جلسه 1516

سه شنبه 28/09/96

أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه فی الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.

فرمودند در جریان اصالة الصحة شرط است احراز عنوان عمل. اگر عنوان عنوان قصدی است باید احراز کنیم قصد آن عنوان را، مثل موارد نیابت که نیاز به قصد نیابت دارد، و اگر عنوان غیر قصدی است مثل عنوان غسل متنجس، باید احراز کنیم عنوان غسل را.

این تعبیری که در مصباح الاصول از آقای خوئی نقل شد که اگر شک بکنیم در عصر ثوب متنجس یا تعدد غسل در جائی که باید دو بار بشوییم متنجس را، اصالة الصحة جاری می شود. این به احتمال قوی خطاء مقرر هست، ما در هیچ تقریری غیر از مصباح الاصول این مطلب را ندیدیم. در دراسات می گویند اگر شک کنیم که غسلش به ماء مطلق بود یا مضاف، اصالة الصحة جاری می کنیم چون در این مثال دراسات عنوان غسل مختل و مشکوک نیست، غسل محرز است، اما اینکه غسل بالماء بود یا بالماء المضاف بود او مشکوک است. این مثالی که در مصباح الاصول زده اند که شک در عصر ثوب متنجس می کنیم با اینکه مبنای آقای خوئی این است که فشار دادن مقوم صدق عنوان عرفی غسل است بعید به نظر می رسد که آقای خوئی این مثال را مجرای اصالة الصحة بدانند.

مرحوم استاد هم در جائی که شک بکنیم در تحقق عنوان غسل، مثل اینکه شک می کنیم آیا این شخص که در صدد تطهیر بود ازاله عین نجس کرد یا نکرد، اگر ازاله عین نجس نکرد صدق نمی کند غسل الثوب، حتی اگر آن عین نجس مانع از وصول آب به ثوب نباشد، اما عرف نمی گوید غسله من النجس، اگر مانع باشد از وصول آب به ثوب که روشن است صدق نمی کند.

ایشان فرموده است در کتاب دروس فی مسائل علم الاصول که اینجا اصالة الصحة جاری نیست، باید عنوان غسل را احراز کنیم شک در شرائط شرعیه اگر کردیم و احراز کردیم که این شخص به صدد امتثال امر شرعی به تطهیر بود نه اینکه احتمال بدهیم به صدد ازاله قذارت عرفیه بود، آنوقت اصالة الصحة جاری می کنیم.

وبه نظر ما یا مطمئنا یا مظنونا آقای خوئی هم نظرشان همین است، این تقریر مصباح الاصول ظاهرا مثال را اشتباه زده است. ایشان ظاهرا نظرشان این است که اگر احراز کنیم که این مکلف به صدد تطهیر است و فعلش معنون به عنوان غسل هم باشد، شک بکنیم در شرائط دیگر، اصالة الصحة جاری می شود.

پس یک شرط این است که به صدد تطهیر باشد، احتمال اینکه فقط به صدد رفع قذارت عرفیه باشد ندهیم، که این در مصباح الاصول هم هست. شرط دیگر که از عنوان بحث در خود مصباح الاصول هم می شود استفاده کرد این است که احراز کنیم تحقق عنوان را، عنوانی که متعلق امر است عنوان غسل است نه عنوان صب الماء. عنوان غسل متعلق امر است، او را باید احراز کنیم.

 ولکن ما روی آن عرض خودمان پافشاری می کنیم می گوئیم در سیره این مطلب شرط نیست. اگر در قاعده فراغ فرض بکنیم ظاهر ادله این باشد که احراز کنیم عنوان عمل را، اما اصالة الصحة که دلیلش سیره است، وبلااشکال سیره قائم است بر اینکه اگر کسی در صدد تطهیر بود، نه اینکه احتمال بدهیم در صدد تطهیر نبود صرفا می خواست رفع قذارت عرفیه بکند، اگر احراز کنیم ولو ظهور حالی که منجر به اطمینان و وثوق بشود که او به صدد تطهیر هست، این را احراز کنیم بعد شک می کنیم که شاید عصر را معتبر نمی داند، شاید عصر را فراموش کرد، شاید توجه نداشت و عین نجس را زائل نکرد، و این منشأ می شود که در صدق عنوان غسل ما شک بکنیم، اما سیره بر این است که بناء بر طهارت این ثوب می گذارند، ویا اگر شک کنیم که یک بار شست یا دو بار، بعد که بناء بر تطهیر آن گذاشت بناء بر طهارت آن گذاشت آمد این لباس را پهن کرد روی طناب، اصالة الصحة جاری می کنند به نظر ما. ولی می خواهیم عرض کنیم نقل مصباح الاصول از فرمایش آقای خوئی اشتباه است.

سؤال: چرا آقای خوئی می گوید غسل را باید احراز بکنیم اما غسل بالماء را لازم نیست احراز کنیم؟ جواب: عنوان ذات عمل غسل است، اما اینکه الغسل کان بالماء اینها شرائط وقیود هستند، مثل اینکه در نماز باید احراز کنیم که این قصد صلاة کرد، اما الصلاة فی الوقت، الصلاة مع الوضوء، اینها دیگر قیود واجب است، اینها را اصالة الصحة احراز می کند. غسل را احراز کنیم اما کون الغسل بالماء اگر مشکوک بود اصالة الصحة جاری می کنیم به شرط اینکه احراز کنیم که این مکلف به صدد تطهیر شرعی بود.

پس نتیجه این شد که آقایان احراز عنوان عمل را شرط می دانند.

ما احراز تصدی امتثال را شرط می دانیم ولو احتمال بدهیم از روی اشتباه یا جهل عنوان عمل را ایجاد نکرد.

مرحوم شیخ در اینجا مطلبی را مطرح فرموده، فرموده: علت اینکه آقایان در نائب شرط کرده اند که باید عادل باشد، یکی اش همین است که عنوان نیابت عنوان قصدی است وما باید در فعل غیر احراز عنوان بکنیم بعد اصالة الصحة جاری کنیم، خب اگر عادل نباشد آن شخص که عدالتش او را وادار بکند به انجام وظیفه، خب احراز نمی کنم او که طواف می کند یطوف عن المنوب عنه، عنوان نیابت عنوان قصدی است، ولذا به صرف اینکه شخص این فعل را انجام می دهد نمی توانم اصالة الصحة جاری کنم، چون عنوان فعل عنوان نیابت است و این را جز از طریق عدالت این شخص عادتا نمی شود احراز کرد که او انجام وظیفه می کند.

البته اگر از راه دیگر هم ما مطمئن بشویم که او قصد این عنوان نیابت را کرده است دیگر این وجه کافی نیست برای شرط عدالت. اگر گفتیم شرط عدالت برای این است که احراز کنیم او قصد نیابت کرده است، خب عدالت می شود مقدمه احراز قصد نیابت توسط آن فاعل. حالا اگر از طریق دیگر هم احراز کردیم او هم کافی است.

وجه دوم که مرحوم شیخ ذکر کرده که چرا عدالت را در نائب شرط کرده اند، ایشان فرموده است که: اصالة الصحة در فعل نفس که جاری ینست، نیابت از میت احتیاج ندارد به تسبیب میت به آن، تبرع هم کافی است، اما نیابتی که از حی می شود یستنیب الحی للطواف عنه مثلا، این فعل تسبیبی این مکلف هم هست، و به لحاظ این فعل تسبیبی فعل نفس است، او باید خودش احراز کند که این فعل تسبیبی صحیح است. برائت ذمه این حی به این حاصل می شود که فعل تسبیبی اش صحیح باشد. فعل تسبیبی اش مربوط به خودش هست نمی شود اصالة الصحة در آن جاری کرد. ولذا گفته اند عدالت شرط است تا از راه عدالت نائب احراز کنیم که این نائب فعلش را صحیح انجام می دهد خائن نیست. ولی در سائر موارد ما اصل فعل غیر را که احراز کنیم می توانیم اصالة الصحة جاری کنیم ولو عدالت او را احراز نکرده باشیم.

به نظر ما هیچکدام از این دو وجه تمام نیست.

اما وجه اول، همانطور که توضیح دادیم بله ما هم قبول داریم که باید احراز کنیم که این نائب متصدی عمل نیابی شد. این را باید احراز کنیم. احراز کنیم که این آقا که حج رفت قصد کرد حج از منوب عنه را، طواف کرد طواف عن منوب عنه را قصد کرد، اما این طریق منحصر متعارفش این نیست که عدالت او را احراز کنیم. اصلا گاهی احراز عدالت با حسن ظاهر است، حسن ظاهر علم به عدالت نمی آورد. در حالی که ما باید علم پیدا کنیم یا حداقل ظهور داشته باشد فعل او در اینکه این طوافش را به قصد منوب عنه انجام داد. عادل است شاید فراموش کرد که قصد کند طواف عن منوب عنه را، بلکه قصد کرد طواف از طرف خودش را. شاید فراموش کرد اصلا متصدی امتثال نشد. اگر یک شخصی به شما بگوید که من می روم برای فلان میت نماز می خوانم، شما احتمال بدهید که کلا فراموش کرد و اصلا نرفت نماز بخواند، چه اصلی ما داریم که بگوید انشاء الله غفلت نکرد و رفت و نماز خواند؟

سؤال وجواب: ما احراز صدور فعلی نیابی را از نائب شرط می دانیم بأیّ نحو کان.

اما وجه دوم، آقا! این مثالی که شا می زنید که استنابة الحی، استنابة الحی که فعل تسبیی حی نیست، یعنی عرف نمی گوید که وقتی نائب شما طواف کرد شما طواف کردید. یا در مثال وضوء که شخص بیمار از دیگری کمک می گیرد چون خودش نمی تواند صورتش را بشوید، نمی گویند این بیمار صورتش را شست، بلکه می گویند از دیگری کمک گرفت و دیگری صورت او را شست.

در وکیل در عقد و ایقاع، حالا یا مطلق وکیل یا وکیل غیر مفوض ما قبول داریم عرف استناد می دهد فعل وکیل را به موکل، (عرض کردم فرض کنید وکیل غیر مفوض چون ما در وکیل مفوض اشکال می کنیم که بیعش بیع الموکل باشد، ما تفصیل می دهیم خلافا للسید الخوئی، می گوئیم اگر وکیل وکیل مفوض است مثل اینکه زوجه در عقد ازدواج وکالت می گیرد در طلاق، وقتی خودش را طلاق می دهد نمی گویند شوهر زنش را طلاق داد، بلکه می گویند این خانم خودش را طلاق داد با وکالتی که از شوهر گرفته بود. اما اگر یک آقایی به شما می گوید همه شرائط فراهم است و طهر غیر مواقعه است می خواهم همسرم را طلاق بدهم شما بروید در صف جماعت یا در درس طلاق بدهید، شما وقتی می گوئید زوجة موکلی هی طالق، آن موکل شما که متوجه شد به هر کس برسد می گوید زنم را طلاق دادم. در وکیل غیر مفوض ما قبول داریم که فعلش مستند است به موکل). اما نائب اینطور نیست. برخی از افعال تکوینی هم ظهور در اعم از تسبیبی و مباشری پیدا کرده، مثل ذبح، همینکه شما در حج به شخصی می گوئید برو ذبح کن از طرف من، بعد هر کجا که بنشینید می گوئید الحمدلله قربانی هم که کشتیم حالا بیائیم سرمان را بتراشیم، ذبحنا. بعد که یک کسی می آید سر شما را می تراشد هر کس ببیند می گوید تو هر سال سرت را می تراشی یا فقط امسال تراشیدی، نسبت می دهند به شما. حلق و ذبح فعل تسبیبی هم می تواند باشد. اما در نائب فعل نائب مستند به منوب عنه نیست. اگر مراد مرحوم شیخ این است که فعل نائب مستند به منوب عنه است، نخیر نیست.

ثانیا: جناب شیخ اعظم، اصلا شما ببرید بحث را روی همان فعلی که مستند است به منوب عنه، مثل وکیل غیر مفوض در عقد و ایقاع و یا در ذبح که ما قبول داریم که فعل مستند است به موکل، آقا! بالاخره فعل الغیر هست این ذبح یا نیست؟ این بیع بیع الغیر هست یا نیست؟ خب وکیل ما بیع کرد ولو مستند است عرفا به ما از باب اینکه فعل تسبیبی ماست، اما بالاخره فعل مباشری غیر هست یا نیست؟ سیره قطعیه است بر اینکه در تصرف وکیل اصالة الصحة جاری می کنند ولو انتساب عرفی هم به موکل دارد.

بله در مثال حلق و در مثال وضوء سیره محرز نیست، به یک آقایی می گوئید سر مرا بتراش، نمی دانید دقیق تراشید یا نه، سیره نبوده که بگویند انشاء الله خوب تراشید، بلکه می پرسند از افراد که سرم موی زیادی نمانده که مانع از حلق باشد. یا در وضوء سیره محرز نیست که این مکلف به دیگری بگوید بیا مرا وضوء بده خودم که نمی توانم وضوء بگیرم بعد هم احراز نکند که این با آب مطلق وضوئش داد یا نه، کل اعضاء وضوئش را شست نشست، ما احراز نکردیم سیره را. در مثال وضوء که استعانت به غیر است اتفاقا، اصلا نیابت نیست، ولذا می شود به یک صبی غیر ممیز بگوئی بیا این شلنگ را بگیر روی صورت من، بچه است چهار ساله است ولی می فهمد که شلنگ را بگیر روی صورت من یعنی چی، اینها را می فهمد، قصد قربت نمی کند، آخه نائب باید قصد قربت بکند، این نیابت نیست استعانت است، ولکن با اینکه فعل این شخص مستند نیست به من نمی گویم من صورتم را شستم، می گویم من از یک صبی غیر ممیز کمک گرفتم او صورتم را شست، ولی اصالة الصحة جاری نمی شود چه آن معین صبی باشد چه بالغ باشد یک پیرمرد پنجاه ساله را بگویم بیا بی زحمت صورت مرا بشور، اصالة الصحة محرز نیست. اما در مثل بیع الوکیل و ذبح الوکیل فی الهدی انصافا سیره داریم بر اعتماد به فعل وکیل.

یک نکته هم عرض کنم: اینکه آقای سیستانی فرموده اند که در بیع الوکیل استناد تکوینی ندارد بیع الوکیل به موکل ولذا اصالة الصحة جاری می شود، ولی در وضوء که از دیگری کمک می گیریم استناد حقیقی دارد این کمک گرفتن از دیگری برای وضوء به این شخص مکلف، آنجا فعل النفس می شود شک در اثناء عمل است قاعده فراغ ندارد، اصالة الصحة هم که در فعل النفس جاری نیست.

آقا اتفاقا قضیه بیع الوکیل اسهل است، چون عرفا مستند است به موکل. در وضوء اصلا عرفا هم مستند نیست شستن صورت به مکلف. این درست نیست که ما بگوئیم در وضوء استناد حقیقی دارد. استناد حقیقی یعنی استناد عرفی؟ اگر مراد از استناد حقیقی این است که من امر می کنم، خب امر کردن که استناد امر را به آمر درست می کند نه استناد فعل را. اگر مراد استناد عرفی است اتفاقا بیع الوکیل استناد عرفی دارد به موکل، امر غیر به غسل وجه این مکلف استناد پیدا نمی کند که هذا المکلف غسل وجهه. اتفاقا می گویند امر غیره فغسل ذلک الغیر وجهه. ولی حرف این است که سیره محرز نیست در این وضوء بر اجراء اصالة الصحة، ولی در بیع الوکیل سیره محرز است بر اجراء اصالة الصحة در بیع وکیل.

پس چرا آقایان در نائب گفته اند یشترط أن یکون عادلا؟

جهتش این است که یکی از راههای احراز صدور فعل از نائب این است که چون عادل است مطمئن می شویم خائن نیست که پول حج نیابی را بگیرد و بخورد و حج نیابی بجا نیاورد، وثوق پیدا می کنیم. که به نظر ما وجهش این است. بعد که وثوق پیدا کردیم در اصل صدور حج نیابی از او، اصالة الصحة در شک در صحت وفسادش جاری می کنیم.

یک منشأ دیگر برای اخذ شرط عدالت آن چیزی است که آقای حکیم فرموده، فرموده اگر نائب عادل باشد می آید خبر می دهد می گوید من حج بجا آوردم، ولو ما وثوق پیدا نکنیم او حج بجا آورده است.

بعد آقای حکیم فرموده ممکن است ما بگوئیم اصلا عدالت هم شرط نیست در حجیت خبر نائب، وثاقت هم شرط نیست. اشتباه کرده اند بزرگان ما که گفته اند یشترط فی النائب أن یکون عادلا تا بعد خبر که می دهد بشود خبر عادل به صدور فعل. کلام آقایان از این باب بوده که گفته اند وقتی این آقا عادل است بعد که می آید خبر می دهد من حج بجا آوردم برای شما یا برای پدر شما، خب خبر عادل به صدور فعل حجت است شک در صحت وفسادش بکنیم اصالة الصحة جاری می کنیم. آقای حکیم می فرماید خب منشأش می تواند این باشد. ولی ما به نظرمان نائب ثقه هم نباشد سیره قطعیه داریم که وقتی می آید می گوید من این فعل را انجام دادم منوب عنه می پذیرد ولو ثقه هم نباشد. من ملک شیئا ملک الاقرار به یعنی همین، کسی که ولایت دارد سلطنت دارد بر یک چیزی، حالا یا سلطنت بالاصالة یا سلطنت بالولایة یا سلطنت بالوکالة و النیابة، وقتی می آید خبر می دهد از تحقق آن، خبرش مسموع است، من ملک شیئا ملک الاقرار به یعنی ملک الإخبار به، یعنی إخباره به حجة بالسیرة القطعیة. بله شرطش این است که متهم نباشد، همین، اما ثقه بودن و عدالت داشتن لزومی ندارد.

آقای خوئی فرموده: نه این مطلب درست نیست. ما سیره داریم بر اساس قاعده من ملک شیئا ملک الاقرار به، اما سیره بر چی داریم؟ بر اینکه وکیل در عقد یا ایقاع اگر آمد گفت من عقد ازدواج شما را با این خانم خواندم، او اگر ثقه هم نباشد قولش را می پذیرند، طلاقی که می خواستید بدهید این همسرتان را من رفتن طلاق را اجراء کردم، ثقه هم نباشد قولش را عقلاء می پذیرند، ولو شک در اصل انشاء طلاق یا ازدواج بکنند. اما این چه ربطی دارد به افعال تکوینی، نائب گرفته ایم حج بجا بیاورد، این ربطی به باب وکالت ندارد، وکالت در عقود و ایقاعات است. پس این درست نیست که ما بگوئیم إخبار نائب به صدور فعل نیابی مسموع است ولو لم یکن ثقة او عادلا.

بعد آقای خوئی فرموده: اما نظر ما این است که اگر نائب ثقه بود قولش به صدور فعل نیابی از باب حجیت خبر ثقه در موضوعات حجت است. اختصاص به او هم ندارد، بلکه ولو یک ثقه دیگری هم بیابد بگوید نائب شما را دیدم در مسجد الشجرة می گفت حج به جا می آورم از طرف مادر فلانی حجة الاسلام، هی تکرار می کرد، خیالت راحت او حج نیابی مادرت را بجا آورد، خبر ثقه در موضوعات است و حجت است. آقای خوئی می گوید من از این باب حجت می دانم که اگر شک بکنیم در صدور فعل نیابی از نائب برای اینکه خیالمان راحت باشد باید ثقه باشد که بعد از او بپرسیم إخبار بکند، می شود إخبار ثقه وقولش حجت می شود. شاید اینکه گفته اند یشترط أن یکون عادلا یعنی ثقة، برای اینکه خبر ثقه در موضوعات را ما حجت می دانیم ولو خیلی ها مثل صاحب عروه حجت نمی دانند. صاحب عروه در کتاب النکاح اخبار وکیل را به صدور ازدواج برای موکل حجت می داند ولو لم یکن ثقة، ولکن آقای خوئی فرموده این ربطی به فعل نائب ندارد فعل نائب یک امر تکوینی است ربطی به عقد و ایقاع ندارد.

سؤال وجواب: یک عده ای گفته اند یشترط أن یکون النائب عادلا، ولی وجه معقولش این است که برای احراز صدور فعل نیابی است از نائب، آنوقت آقای حکیم می گوید به نظر ما همینکه این نائب بگوید من این فعل نیابی را انجام دادم ولو ثقه هم نباشد کافی است، تا چه رسد به اینکه عادل نباشد او که به طریق اولی کافی است، فقط شرطش این است که متهم نباشد. آقای خوئی فرموده اند نه، اگر شک کردیم در صدور فعل نیابی از او باید ثقه باشد که اخبار ثقه بشود حجت، والا قاعده من ملک شیئا ملک الاقرار به در وکیل در اجراء عقود و ایقاعات است نه در نائب در افعال تکوینیه.

اقول: به نظر ما نه در عقود وایقاعات و نه در سائر افعال تکوینیه که نائب می شوند افراد، ما احراز نکردیم سیره را بر اینکه وکیل بیاید بگوید طلقت عنک، زوّجت وکالتا عنک، بگویند آقا متهم نیست ولی وثاقتش ثابت نیست، یا ثقه هم هست ولی من دلم آرام نشد و وثوق نوعی پیدا نکردم، ما احراز نکردیم سیره را بر اعتماد به إخبار وکیل یا نائب، ما احراز نمی کنیم. شاید آنقدر کار این وکیل زیاد است، خب از یک نفر که فقط وکیل نمی شود در ازدواج، کارش همین است، وکیل در امر ازدواج علمای اعلام است، کارش همین است، چه می دانیم شاید اشتباه کرد، حالا اگر ثقه نباشد که دیگر هیچ. ما دلیل نداریم که این موکل تا علم پیدا نکند وثوق پیدا نکند به صدور فعل از وکیل اعتماد می کند به اخبار او. باید وثوق پیدا کند. آنوقت عدالت نائب یکی از راه های وثوق به صدور عمل است از نائب.

سؤال: خیانت نمی کند اشتباه چی؟ جواب: بالاخره یکی از راه هایی که انسان وثوق پیدا می کند که نائب عمل را انجام داد ولو شک در صحت وفسادش بکنیم اصالة الصحة می خواهیم جاری کنیم، یکی از راههایش این است که می گوئیم آدم خوبی است اگر فراموش کند بعد می آید به ما می گوید نه اینکه پول را بخورد، وثوق پیدا می کنیم. یکی از مناشئ وثوق به صدور فعل نیابی از نائب عدالت اوست و یکی هم وثاقت اوست، این راه متعارف است والا راه منحصر نیست. و الا چه بسا عادلی که کثیر السهو است عدالتش هم سبب وثوق نشود، ولی راه متعارف حصول وثوق به صدور فعل از نائب عدالتش هست. وعدالت نائب شرط شرعی نیست، بلکه سبب عرفی و متعارف است برای احراز صدور اصل فعل نیابی از او.

سؤال: تصدی هم کافی است دیگر؟ جواب: ببینید ثقه در اخبارش ثقه است، ولی ممکن است چون دین درست حسابی ندارد پول را گرفته اما حج یادش رفته بجا بیاورد، بعد هم می گوید خدا می بخشد، ثقه در إخبار هست اما چیزی که به من نگفته، نیامد به من بگوید من حج بجا آوردم تا بگویم دروغگو نیست. بالاخره عدالت یکی از اسباب متعارف حصول وثوق است به صدور فعل از نائب، از این جهت شاید علماء این شرط را اخد کرده اند والا وجه دیگری ما برایش نمی فهمیم. .. بالاخره باید یک عملی از او صادر بشود در مقام تصدی امتثال امر تا ما اصالة الصحة بتوانیم جاری کنیم. والا از ایران که می رفت قصدش این بود که برای ما حج بجا بیاورد اما شاید در مسجد شجره منصرف شد. این فائده ندارد که. باید هنگام عمل متصدی امتثال باشد.

دو بحث دیگر اینجا مانده انشاء الله این دو بحث را هم مطرح کنیم و وارد بحث قاعده ید بشویم:

یکی اینکه اصالة الصحة مثبتاتش حجت نیست، حتی اگر اماره هم باشد ما قبلا گفته ایم تنها امارات إخباریه مثل اقرار و بینه اینها لوازمشان حجت است، لوزام اصالة الصحة حجت نیست.

ولذا اگر کسی با خواهر زنش ازدواج کند، می گوئیم شاید ازدواجش صحیح است چون قبلا همسرش را طلاق داده است. و لکن اصالة الصحة در ازدواج با این خواهر زن لازم عقلی اش این است که آن زنش اولش دیگر طلاق داده شده و زن او نیست، اثر شرعی اش نیست. حالا آن آقا فوت کرد، زوجه اولی می گوید استصحاب بقاء زوجیت هست ارث مرا بدهید، خواهر او می گوید اصالة الصحة است در ازدواج این مرد با من، شما اصالة الصحة جاری کنید من هم که خودم می دانم صحیح است خودم خبر دارم که با هم رفتم محضر خواهرم را طلاق داد و همانجا چون یا نیاز به عده نداشت یا طلاق بائن بود همانجا عقد ازدواج با ما خوانده شد، خب اصالة الصحة جاری می شود در ازدواج با این خواهر زن ولی مانع از جریان آن استصحاب در بقاء زوجیت زوجه اولی نیست.

آنوقت گفته می شود که این اصالة الصحة در ازدواج با این خواهر زن با آن استصحاب بقاء زوجیت زوجه اولی تعارض می کند. حالا چه بکنیم؟ قرعه بزنیم در تقسیم ارث یا از باب قاعده عدل و انصاف یک هشتم را دو قسمت کنیم، حالا این دیگر بحث فقهی اش است.

یک نکته ای اینجا هست این نکته مهمی است در اصول، وآن این است که تعارض بین دو اطلاق لفظی است. اگر یک اصل دلیلش لبی است مثل اصالة الصحة، یا این دلیل لبی قطعی است، آن استصحاب که دلیل ظنی است با دلیل قطعی تعارض ندارد، چون محال است در مقابل دلیل قطعی دلیل ظنی قرار بگیرد و با او تعارض کند. یا این دلیل لبی بر اصالة الصحة قطعی نیست، خب دلیل لبی اگر قطعی نباشد اعتبار ندارد، فأین التعارض؟ پس چه طور فرض می کنیم تعارض را بین عموم دلیل لفظی استصحاب با اصالة الصحة که دلیلش لبی است؟ تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.